



رابعه موحّد روان‌شناس

سخن را می‌توان به نام‌بردن از سه اثر مهم و تکان دهنده مردسالاری در حوزه روان‌شناسی در دهه ۷۰ میلادی شروع کرد: نوشته‌هایی که صدای اعتراض علیه تبعیض درمانی در حیطه روانی بودند. صاحبان این آثار که خود دانش‌آموخته‌های روان‌شناسی در دهه ۶۰ میلادی بودند، شاهد تبعیض‌ها و نگاه فرودستی به زنان در اتاق‌های مشاوره و روان‌کاوی بودند؛ دورانی که معیارهای سنجش سلامت روان برای زنان و مردان بسیار متفاوت بود، تا جایی که قدرت‌طلبی و بلندپروازی برای مردان عین سلامت و برای زنان حکم اختلال روانی را داشت. در این دوره بود که کتاب «زنان و دیوانگی» از فلیس چسپر، مقاله «کلیسا، زن و کودک» اثر نانومی وستن و مقاله «کلیشه‌های جنسیتی و قضاوت بالینی سلامت روان» از بورمن چاپ شد.

این آثار زمانی چاپ شدند که همه آثار و نوشته‌ها تحت‌تأثیر اندیشه‌های موروثی تبعیض‌گرایانه در حرفه سلامت روانی علیه زنان بود و همه شیوه‌های روان‌درمانی تحت‌تأثیر هنجارها و ارزش‌های سرکوبگری بود که در جامعه مردسالر جریان داشت. زنان و دیوانگی، نمایش مردسالاری در اتاق مشاوره بود. چسپر در این اثر نشان می‌دهد که چگونه روابط جنسیتی اجتماعی مشکل‌دار در روان‌درمانی و مشاوره هم جریان دارد و در جلسات روان‌درمانی سرکوب و تبعیض جامعه مردسالار بازتولید می‌شود؛ یعنی شرایط اجتماعی- خانوادگی و موقعیت زن در عرصه زندگی خصوصی و نیمه‌اجتماعی‌اش که موجب پریشانی و سرخوردگی او می‌شود. در اتاق روان‌شناس نیز دقیقاً در انتظار مراجعان زن است؛ آن هم در مکانی که امید بیهود و التیام می‌رقت‌ است. تنها رویکردی که پذیرای زنان و تجربیاتشان بود، در درمان‌های اومانisstی دیده می‌شد، آن هم اغلب فاقد حودمرزی برای تماس جنسی میان درمانگر و مراجعه‌کننده بود. آنها درحالی‌که از رشد و شکوفایی فردی زنان حرف می‌زدند، به رفتار جنسیتی مشابه با آنچه در جامعه روی می‌داد، ادامه می‌دادند.

در آن دوران مشاوره خانواده نیز در حال شکل‌گیری بود، اما عصاره این مشاوره‌ها را نیز سرزنش‌کردن مادران تشکیل می‌داد. زن مقصر اصلی همه مشکلات کودک و آشفتگی‌های خانواده قلمداد می‌شد، تضادی که میان خواسته‌ها و اهداف و علایق زنان و خواسته‌ها و انتظارات جامعه وجود داشت، زنان را با برچسب پاهنجماری و اختلال مواجه می‌کرد و نهایتاً تجویر داروهای کرخت‌کننده نصیبشان می‌شد. قدرت در دست مردان بود و اعتراض و پریشانی زنان را که محصول موقعیت نابرابر آنها بود، بیماری فرض می‌کردند. خواسته‌هایی ساده مانند کارکردن در بیرون از خانه یا ت‌ن‌دادن به زایمان‌ها مکرر در ارزیابی سلامت روان، نشان از نبود سلامت روانی زنان داشت. مقاله «کلیسا- زن -آشپزخانه» دومین اثر برابرنگر در روان‌درمانی بود. ویستین روانشناس آموزش‌دیده هاروارد بود. ویستین علم روان‌شناسی را به چالش کشید که چگونه تبعیض‌گرا و زن‌ستیز است. او گفت زنان در روان‌شناسی همان‌قدر مورد توجه قرار می‌گیرند که در سرکوبگری نوع فاشیسم. او نشان داد درحالی‌که تفاسیر مختلفی درباره رفتار زنان ارائه می‌شود، درواقع خود زنان کمتر مرکز مطالعه قرار می‌گیرند. او با مهارت بسیار نشان داد مثال‌هایی که درباره زنان زده شده چگونه به همه آنها تعمیم داده شده و به حکمی کلی در مورد همه زنان تبدیل و همه آنها ازسوی مردان مطرح شده است. این صداها زنان منبع اطلاعات و شواهد علمی باشند. تحقیقات او نشان داد زن بالغ دارای سلامت روانی، در چشم روان‌شناسان آن زمان در واقع بالغ محسوب نمی‌شدند و بلوغ و سلامت روان جزئی از خصوصیات مردانه محسوب می‌شد.

از زمان ظهور روان‌درمانی برابرنگر از دل درمان تبعیض‌گر دهه ۶۰ تا به امروز، این رویکرد دچار فرازونشیب‌های بسیار شده است و به زحمت اما با شهامت و ایستادگی، جای خود را در علم روان‌شناسی باز کرده است؛ چراکه این شیوه معتقد است صداهای به حاشیه رانده‌شده باید شنیده شود. زن‌ها همین صداهای منبع مهم‌ترین اندیشه‌های هستند. این صداهای شنیده‌نشده در قرون متمادی نه تنها صدای زنان بلکه صدای اقشار پایین جامعه، رنگین پوستان، مهاجران، پناهندگان، معلولان، افرادی با تمایلات جنسی متفاوت و همه مردمی است که زیر دست‌پای قدرت از اولین حقوق خود محروم شده‌اند. امروز جهت روان‌درمانی و مشاوره در جهان و مخصوصاً در کشورهای رشدیافته جهان، براساس برابری انسان‌ها و درهم‌شکستن کلیشه‌های جنسیتی در تشخیص و درمان اختلالات روانی است، حتی اگر این درمانگران خود را رسماً فمینیست ترایبست یا برابرنگر معرفی نکنند. زیرا آنان دریافت‌اند که این رویکرد مخصوص زنان نیست بلکه به زنان و مردان کمک می‌کند خود را از یابوستا و کلیشه‌های مردسالارانه آزاد کنند و خود را آگاهانه و دور از انسداد فکری ایجادشده در تربیت جنسیتی، به‌عنوان یک زن و یک مرد بازشناسند و ببینند.

ما کجای این تحول ایستاده‌ایم؟

در ایران امروز وضعیت درمان و مشاوره فردی و خانوادگی بی‌شباهت به دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی در آمریکا نیست؛ چراکه وضعیت اجتماعی زنان، آشننگی



چطور مشاوره خانواده در ایران به صورت یک طرفه عمل می‌کند؟

روان‌شناسی زن‌ستیز در خدمت مردسالاری

شده‌اند. «مرد باید…»، «مرد باید…» آنها را به اندازه زن، سرخورده و پریشان کرده است. اکثریت دختران و پسران جوان و تحصیل‌کرده در ابتدای ازدواج‌شان به یک سؤال ساده فکر نمی‌کنند و آن این سؤال است که «چه نوع ازدواج و خانواد‌ای می‌خواهند تشکیل دهند؟» سنتی یا مدرن به معنی برابرنگر؟ زیرا هرکدام راهی مجزااست و وظایف و آگاهی‌ها و ظرفیت‌های متفاوت می‌طلبد.

در مشاوره‌های پیش از ازدواج، چه بینشی به جوانان داده می‌شود؟ چند درصد این مشاوره‌ها بدون تأکید و تقویت بر نقش‌های سنتی و قالبی دیروز، جوانان امروز را راهنمایی و آماده چالش‌های بزرگ زندگی مشترک می‌کنند؟ چند تعریف مدرن و درست از ازدواج از این مشاوره‌ها حاصل می‌شود به جز تولید و بازتولید مردسالاری و ازدواج رئیس- مرئوسی گذشته؟ تعریف‌هایی که عملاً در بستر زندگی امروزی نه‌فقط پاسخ‌گوی نیاز جوانان نیست، بلکه باعث سردرگمی و ا‌هم‌گسیختگی زودهنگام ازدواج‌ها و حتی دوستی‌های آنها می‌شود. متأسفانه در دنیای مشاوره روان‌شناسی رایج، مشاوران متناسب با فرهنگ حاکم یا عقیده و باورهای شخصی خودشان عمل می‌کنند. نگاه جنسیتی به زن که نگاه حاکم و قوای ا در فرهنگ ماست، در دفاتر مشاوره هزار بار به شکل ظاهر فریب و مدرن تقویت و تشویق می‌شود و مخرب‌تر بر زندگی خانواده‌های ایرانی هجوم می‌آورد، زیرا مردم به توصیه‌های مشاور و متخصص اعتماد می‌کنند. آنها روان‌شناس را به‌عنوان مرجع قابل اعتماد می‌پذیرند و طبق توصیه‌هایش عمل می‌کنند. توصیه‌های غالب در این مراکز، توصیه به تحمل، برداری، گذشت از خواست‌های شخصی، ت‌ن‌دادن به سلیقه‌های مختلف شوهر و حفظ زندگی مشترک به هر بهایی است. خانم دکتر (استاد دانشگاه) ۶۰ساله‌ای می‌گوید وقتی به یکی از مشاوران سرشناس تهران مراجعه کردم و درباره ازدواج دوم همسرم حرف زدم، با لحن توهین‌آمیز به سرت تا پای من اشاره کرده و گفت: «تو یا این هم‌سرت و قیافه، توقع داشتی همسرت را نگه داری؟ برو جراحی… و… بکن و همسرت را پِیس بگیر». خانم دکتر دیگری، پس از ۲۵ سال زندگی مشترک و وقتی از تنوع‌طلبی‌های بی‌حودمرز همسرش با روان‌شناسی‌که از آمریکا فارغ‌التحصیل شده، صحبت کرده است، به او توصیه می‌شود «تو همسرش هستی و وظیفه داشتی همه فانتزی‌های او را برآورده کنی تا او جایی دیگر آنها را جست‌وجو نکند». و نقل‌قول‌های بسیاری از مشاوران گذشته از این وضعیت نامناسب در رسانه‌ها

فرودستی به زنان دارند و دلیل زندگی‌های ناموفق، طلاق، اختلالات روانی، شوهر، خیانت شوهر، چند همسری، اختلالات روانی یا آموزشی فرزندان را به دلیل کوتاهی زنان در ایفای نقش زنانگی می‌دانند. در دوره‌ای که زنان به اندازه کافی دچار سردرگمی در هویت‌یابی خود به‌عنوان انسان هستند، زمانه‌ای که فرهنگ سرمایه‌داری مصرف‌گرا ما را به‌عنوان ایزه لذت به سوی مسابقاتی افسارگسیخته می‌کشدن و نهایت موجودیت و کمال‌جویی ما را به‌عنوان یک زن در محدوده تنگ زیبایی و زیبایی به بند می‌کشد، در مؤسسات و دفاتر مشاوره سمینارهای رایگان آموزش دلبری برای زنان برگزار می‌شود؛ «چگونه مردان را عاشق خود کنید؟» و در سوی دیگر، فرهنگ سنت‌گرای ما نهایت رشد و کمال ما را در ایثار و مادری و خانه‌داری می‌داند. جای علوم انسانی چه خالی است که راه و جهت را نشان دهد. ما به یک جنبش انسان‌مدار روان‌شناسی که جنسیت را حاکم بر درمان نداند، نیازمندیم تا راه تفکر سالم و همه‌جانبه را پیش‌روی مشتاقان راه بگشاید و راه رشد را خدشه‌دار نکند. امروزه دستگاه‌های جنسیتی‌شده به اشکال مدرن جامعه را در حالتی ایستا نگه داشته‌اند، دانشگاه‌ها و ظاهرا نماد رشد و ترقی هستند، به جای غطر تحقیق و

مطالعه علوم انسانی، بوی تبلیغات جنسیتی می‌دهند. یک دانشگاه غیردولتی برای پذیرش دانشجو، تصویر زن در حال آشپزی را که با لپ‌تاپ و کتاب به شکل غیرحضوری درس می‌خواند تا از وظایف زنانگی خود کوتاهی نکند، تبلیغ می‌کند. صداوسیما در برنامه‌هایش از مستقل‌شدن زن مانند تابو حرف می‌زند و آقایی که درباره صلاح خانواده مشاوره می‌دهد، می‌گوید زنان کار کنند اما حقوق خود را به شوهران خود بدهند، زنان مبدا به حاصل دسترنج خود دست‌درازی کنند چون شوهر مصلحت خانواده را بهتر می‌داند. مجلات خانواد و مثلاً اجتماعی، سرشار از توصیه‌های ایمنی برای زنان است تا به روش‌های مادرپرزگان خود، از همسران خود مراقبت کنند تا زنان دیگر آنها را ندزدند. ما با این همه زنان تحصیل‌کرده، در جدول شکاف جنسیتی در بین ۱۴۵ کشور، رتبه ۱۴۱ را دارا هستیم؛ یعنی فقط وضعیت چهار کشور بدتر از وضعیت ماست. در ایران، از هر چهار زن خانم یک کارگروه روان‌شناسی کانون شورای تخصصی زن شاغل است؛ بقیه خانه‌داری می‌کنند و همه عمر برای رسیدن به درجه خانم همه‌چیزتمام تقلا می‌کنند و مسئولیت گذران زندگی‌شان بر دوش مردان است، این آمار دو رو دارد؛ از طرفی وضعیت زنان است و نبود استقلال‌شان و از طرفی، وضعیت مردان با این‌همه بار که قوانین سنتی بر دوش‌شان گذاشته است و برای سبک‌ترکردن بارشان، راه‌هایی را هم برایشان باز گذاشته است؛ تا خانه مکانی برای خالی‌شدن از تنش‌ها و سختی‌های زندگی باشد، تا رئیس باشند و ستم رواشده بر خودشان را با ستم بر همسر خود جبران کنند. این واقعیت انکارنشدنی‌ای است که مردسالاری مردان را هم به اندازه زنان استثمار و تضعیف و زندگی انسانی را از آنان دریغ می‌کند و متأسفانه هنوز هم جامعه امروز ما دست‌دردست متخصصان علوم انسانی‌اش، با تبلیغ تربیت جنسیتی سعی در تداوم این روند دارند. سبک‌ترکردن بارشان، راه‌هایی را هم برایشان باز گذاشته است؛ تا خانه مکانی برای خالی‌شدن از تنش‌ها و سختی‌های زندگی باشد، تا رئیس باشند و ستم رواشده بر خودشان را با ستم بر همسر خود جبران کنند. این واقعیت انکارنشدنی‌ای است که مردسالاری مردان را هم به اندازه زنان استثمار و تضعیف و زندگی انسانی را از آنان دریغ می‌کند و متأسفانه هنوز هم جامعه امروز ما دست‌درست متخصصان علوم انسانی‌اش، با تبلیغ تربیت جنسیتی سعی در تداوم این روند دارند. کانت در تعریف روشننگری می‌گوید: «روشننگری یعنی به درآمدن از نبود بلوغ خودخواسته، از ناتوانی حاصل از فقدان اراده یا شهامت برای به‌کاربردن فهم خود بدون راهنمایی دیگری. شهامت استیفات از فهم خود را داشته باش». کانت می‌گوید: «ت‌ن‌آسایی و بذلی، توجیه این واقعیت است که انبوه عظیمی از مردم (زنان) بی‌اختیار زیر سلطه یک قیم قرار می‌گیرند که وظیفه خود را سرپرستی آنها می‌دانند. روشننگری کلی یک جامعه، مستلزم پایان‌دادن به چنین قیومیتی است». آیا انبوه زنان تحصیل‌کرده ما واقعاً میل به اشتغال و استقلال ندارند؟ چند درصد این زنان به علت مخالفت شوهران خود خانه‌نشین شده‌اند و توصیه‌های ایمنی جامعه و حتی روان‌شناسان برای آنان حفظ ساختار خانواده و تسلیم بوده است. چند درصد زنان به خاطر وجود فساد جنسیتی در ادارات به جای آموختن روش درست مبارزه، به خانه‌ها پناه برده‌اند و از فکر استقلال منصرف شده‌اند؟ آیا جز این است که بسیاری از زنان تجربه تلخی از پیشنهادهای بی‌شرمانه از طرف مردانی دارند که مسئول راه‌اندازی کارهایشان هستند؟ مردان یا تفکر مردانه در جامعه مردسالار، جامعه را برای خود قرق کرده، مشاغل و موقعیت‌های کاری را برای زنان قائم می‌کنند و خود دقیقاً به علت نامنمی، دختران و زنان را از بودن در آن فضا منع می‌کنند. چرخه معیوب عجیبی به وجود می‌آید که هم علوم انسانی، هم انسان‌های دارای قوه تعقل و تفکر را به کمک می‌طلبد. راستی چه زمانی این سیل عظیم زنان وابسته را استقلال را در این جامعه خواهند یافت؟ بر برای زنان قائم می‌کنند؛ و روش زندگی برای زنان به یک ت‌ن‌آسای مزمن تبدیل نشده است؟ آیا همین شیوه زندگی نسل‌های متمادی برای زنان طبیعی‌بودن چنین گذرانی را ترسیم نکرده است؟ ما به روشی از زندگی ت‌ن می‌دهیم که در روزهای خوش زندگی رضایت‌بخش و بی‌عجب به نظر می‌رسد و به قول عوام در خانه‌هایمان یا خواب‌های تا دم ظهر، خانم‌بودن را مزمه می‌کنیم. وامبیتا و فریاد از ستم و قوانین مردسالار در ازدواج و طلاق. روزی فرا می‌رسد که زندگی بر وفق مراد نمی‌چرخد؛ وقتی که مرد خانه هوس مردشن و استفاده از حقوق دیگر خود را می‌کند یا استفاده از قوانینی که یکی از آنها قومیت و سرپرستی زن و فرزندان‌شان بوده است و ما هیچ اعتراضی به آن نداشتیم. زندگی ما پر از چرخه‌های معیوب است و جای علوم انسانی در آن خالی است.

مشاوره‌ها، یکی از مضضلات دنیای مشاوره درحال حاضر تریبون‌های تجاری ماهواره‌ای است که مخرب‌تر از رسانه‌های داخلی عمل می‌کنند؛ چراکه مردم بار دیگر متأسفانه آنها را به‌عنوان تخصصانی که در خارج تحصیل کرده‌اند و مسائل روز را بهتر تحلیل می‌کنند، نگاه می‌کنند و توصیه‌هایشان را جدی‌تر می‌گیرند. کانال‌های مختلفی برنامه‌های مشاوره و تحلیل مسائل خانواده پخش می‌کنند و جالب است که این برنامه‌ها همه زن‌ستیز و مردسالارانه است؛ البته توصیه‌ها و شیوه‌های مردسالاری امروزه بسیار ظریف و بلاملاحظه به کار می‌رود؛ این‌قدر ماهرانه که هیچ بویی از ماهیت واقعی خود نداشته باشد که فریب‌کار است. مثال بارز برای این طرافت تغییر کلمه «ضعیفه» به «خانم» با همه بار منفی آن در «خانم‌ها مقدم‌اند» است. نبود جایگاه‌های قابل اعتماد، مردم را به سوی جذب و کاربرد توصیه‌های مخرب ماهواره‌ای سوق داده است و این نه نشان پیشرفت و دستیابی به منابع مفید و ارزشمند، بلکه خوگردن به توصیه‌های تجاری روان‌شناسی است که جای تأسف بسیار دارد. روان‌شناسی و کلا متخصصان علوم انسانی در داخل را گوشت‌در

آمار

۲۵۰ هزار دانشجوی روان‌شناسی

از بین ۴۰۵ میلیون دانشجو، ۲۵۰ هزار دانشجو در رشته روان‌شناسی تحصیل می‌کنند که از این تعداد ۲۲۲ هزار نفر در مقطع کارشناسی در حال تحصیل هستند. ۸۳ درصد دانشجویان روان‌شناسی دختر و ۱۷ درصد پسر هستند که از تعداد کل دانشجویان شاغل به تحصیل در روان‌شناسی ۶۲ درصد در پیام‌نور، ۲۶ درصد در آزاد، ۱۰ درصد در دانشگاه‌های دولتی و دو درصد هم در دانشگاه‌های غیردولتی و سازمان‌ها مشغول به تحصیل هستند. همچنین باید گفت ۲۶ هزار دانشجو نیز در مقطع کارشناسی ارشد تحصیل می‌کنند. علی‌ف‌ت‌حی آشتیانی، دبیر کارگروه روان‌شناسی کانون شورای تخصصی ارتقا و تحول علوم انسانی، گفت: افت کیفیت آموزشی به علت تناس‌نداشتن بین استاد و دانشجو، تقلیل کیفیت آموزش در میان استادان در حد مربی، قدیمی‌بودن منابع مورد استفاده، تبدیل درس‌ها به جزوه، به‌روزنودن استادان، مطابقت‌نداشتن گرایش‌های موجود با مقطع کارشناسی روان‌شناسی و بی‌توجهی به مسائل روانی و نیازهای بومی جامعه، از مهم‌ترین دلایل بازنگری رشته روان‌شناسی در مقطع کارشناسی است. ف‌ت‌حی آشتیانی با بیان اینکه در اولین گام مطالعات تطبیقی روی دانشگاه‌های کشورهای دنیا که این رشته را تدریس می‌کنند صورت گرفت، اضافه کرد: ۱۰ دانشگاه برتر آمریکا، ۱۰ دانشگاه برتر اروپا از جمله فرانسه و انگلیس و رشته‌های برتر آسیا از جمله مالزی، چین و ژاپن و همچنین برخی دانشگاه‌های کشورهای اسلامی که در رشته روان‌شناسی پیشرو بوده‌اند، ما آنها را مطالعه کرده‌ایم. دبیر کارگروه روان‌شناسی با اشاره به جزئیات واحدهای درسی این رشته در مقطع کارشناسی، گفت: با حذف گرایش‌های کودکان استثنایی، سازمان‌های صنعتی، کارشناسی مشاوره، عمومی و بالینی عناوین درسی به‌این‌ترتیب و تعداد تغییر یافت: از مجموعه ۱۳۸ واحدی که در طول مقطع کارشناسی باید در دانشگاه‌های کشور ارائه شود، ۷۲ واحد درسی پایه، ۳۶ واحد درسی تخصصی، ۱۰ واحد درسی اختیاری و ۲۰ واحد عمومی را باید ارائه دهند. وی ادامه داد: برای بازنگری سرفصل‌ها به سراغ استاندانی رفتم که تحول در علوم انسانی را قبول داشته و برای هر عنوان درسی سه سرفصل گزینیم و در هم ادغام کردم. ف‌ت‌حی آشتیانی درباره زمان پذیرش دانشجو در این رشته بازنگری‌شده با اشاره به مذاکرات صورت‌گرفته با سازمان سنجش اظهار کرد: در مذاکرات صورت‌گرفته با سازمان سنجش و به این دلیل که در رشته بازنگری‌شده روان‌شناسی از همراه ۹۳ مقدور نبود، تصمیمات دیگری اتخاذ شد.

مقرر شد دانشگاه‌های کشور

درس رشته روان‌شناسی را طبق

سال‌های گذشته ارائه دهند، اما

دانشگاه‌هایی که توانایی ارائه

این رشته بازنگری‌شده را دارند،

می‌توانند نسبت به پذیرش دانشجو

اقدام کنند. دبیر کارگروه روان‌شناسی

در پاسخ به پرسش مهر دربار

میزان تغییر عناوین درسی، گفت:

می‌توان گفت ۸۰ درصد عناوین

درسی همان عناوین گذشته است،

اما محسوا، منابع و سرفصل‌ها

تغییر کرده است. برای مثال، اگر

در گذشته روان‌شناسی فیزیولوژیک

در روان‌شناسی رشد یک و دو ارائه

می‌شد، این درس‌ها همچنان

در مقطع کارشناسی به صورت

بازنگری‌شده ارائه می‌شوند.

ادامه از صفحه ۹

زندگی در خانه‌های شطرنج

این‌ها کتاب‌های بالینی ما هستند. آنها راهنمای ما هستند. من اکثر اوقاتی را که کار کرده‌ام، همسرم برایم کتاب خوانده است. بخش زیادی از آثار من به طور مستقیم با ادبیات غنی ایران در ارتباط است. اصولاً از آنجا نشئت گرفته. مثل مجموعه زال و سیمرغ یا مجموعه مثنوی یا کلیات شمس و…

ک شما در زمره هنرمندانی هستید که به موضوعات روز هم توجه خاصی می‌کنید، مثل آثاری که متأثر از زمان جنگ ایران و عراق کار کردید. معمولاً این‌گونه موضوعات در نگارگران کمتر سابقه داشته است، چرا؟

بله، بنده از اتفاقات زمان جنگ متأثر شده‌ام که سعی کرده‌ام این تأثیر را در کارم نشان دهم. متأثر شدم از اتفاقاتی که برای من نیفتاد ولی برای دیگران افتاد که انکار برای من افتاده است. حسی که دیگران دارند ما هم داریم. این در کار هنری اثرگذار است.

ک شما حاشیه‌های زیادی بر آثارتان می‌نویسید و از این نظر منحصربه‌فرد هستید. استنباطم این است که خود این نوشته‌ها هم درواقع به بیان هنری‌تان کمک می‌کنند. از چه زمان این نحوه نوشتن را در کنار آثارتان شروع کردید؟

از زمانی که جنگ شروع شد. زمانی که حس کردم نقاشی‌ام نمی‌تواند حرفم را کامل بیان کند. نوشتم؛ هرچند کوتاه.

ک عادی‌ترین حاشیه‌نویسی یک تابلو هنری همان امضا و تاریخی است که هنرمند می‌نویسد. اما وقتی یک نوشته فراتر از امضا می‌رود، باید تجزیه‌وتحلیل شود که هنرمند پشت این نوشته‌ها چه چیزی می‌خواهد بیان کند. در کار شما حاشیه‌نویسی جزئی از اثر محسوب می‌شود. دارای فرم‌های به‌خصوصی هستند و طراحی زیبایی دارند و بر اصال کار تأثیر منفی ندارند. این هم یکی از ویژگی‌های شاخص آثار شما در کنار دیگر ویژگی‌های آثارتان است…

زمان جنگ، که دلیل حسی که داشتم و فشاری که به مردم می‌آمد و عموگین بودم، همیشه می‌گفتم ایران مثل یک کاغذ شطرنجی است که من هم در یکی از این خانه‌ها هستم و متأثر از اتفاقاتی که در دیگر خانه‌ها می‌افتد. وظیفه داشتم حس مردم درگیر جنگ را منتقل کنم. تنها کاری بود که می‌توانستم برای هم‌نوعم انجام دهم. هرگز نمی‌توانیم نسبت به یکدیگر بی‌تفاوت باشیم. این بود که سعی کردم این احساس را هم با نقاشی و هم با متنی که در پای آن می‌نویسم، بهتر بیان کنم. از آن زمان به بعد این حاشیه‌نویسی‌ها به دیگر آثار من تسری پیدا کرد.

ک یکی از ویژگی‌های هنر ایرانی، به‌ویژه در آثار نگارگری دوره تیموری مثل کارهای استاد کمال‌الدین بهزاد، سلطان محمد و… موضوع برداشت‌شان از زمان و مکان است. آنها هنرمندانی بی‌زمان بودند. مثل شعر حافظ که دیروز و امروز ندارد و همه طبقات فقهی و غنی ارتباط برقرار می‌کنند و واقعاً بی‌زمان است. وقتی می‌خوانیم هم‌زمانی با حافظ داریم. انکار در زمان حافظ زندگی می‌کنیم یا وصف حال ماست. به نظر، نگارگری هم دارای این ویژگی هست. وقتی نگارگر ما در نگاره‌اش هم درون فضا و هم بیرون فضا را می‌بیند و ترسیم می‌کند، به نحوی زمان و مکان را درمی‌نوردد و فراتر از ذهنیت ما از زمان و مکان حرکت می‌کند. بله، کاملاً درست است. هنرمندان ما احساسشان بر عقلشان حاکم

بود. اروپایی‌ها عقلانی فکر می‌کنند و ما احساسی. مثلاً یک پرچم گل را هر دو می‌بینیم. اما اروپایی‌ها عقلانه فکر می‌کنند ولی ما می‌گوییم پرچم یاد کاملاً منظم و کنار هم کشیده شود.

ک به نظر، در بخش‌های مختلف هنر ایران این رعایت‌ها دیده می‌شود. اما با همه این‌دین‌ها و شنیدن‌ها، خوانش‌های جدیدی صورت گرفته است. شما هم جز؛ هنرمندانی هستید که از این روایت‌ها خوانش‌هایی جدید دارید؟

بله، سعی کرده‌ام. البته فکر می‌کنم رسیدن به یک خوانش جدید نیازمند کار زیاد و طراحی است که من این کار را انجام داده‌ام. یادم هست گاهی که منزل استاد فرشچیان می‌رفتم استاد غیر از کاری که انجام می‌داد، چند تا کار آماده اجرا داشت و مدام طراحی می‌کرد. فکر می‌کنید چرا بهزاد نقش مهمی در کار ما داشت. او‌راه جدیدی را به ما نشان داد که هرکس قدم در این راه بگذارد، می‌تواند موفق شود. بهزاد کاری ارائه داد که متفاوت از نگارگری گذشته بود.

سال ۴۶ که با برادرم تالار فرهنگ موزه ایران باستان رفتم بهزاد نمایشگاه داشت. یک پیرمرد تکیده با شانه‌های افتاده دیدم. آن موقع اسب کار کرده بود. با خود گفتم چطور این‌همه اسب کار کرده؟ ۷۰، ۶۰ اسب در یک بخش بود؛ چه کارهای قوی‌ای.

آن موقع فکر می‌کردم اگر من هم نقش شوم باید اسیم مال خودم باشد. برنده‌ام مال خودم باشد. هرگز فکر نمی‌کردم که بشود. اما با طراحی شد. راه رسیدن به هنر پیچیده نیست. کار است و کار.

ک نگارگری ما خیلی به ادبیات هم به دلیل محتوا و هم کاربرد و صورت نزدیک بوده. در نگاره‌ها اغلب بیت‌هایی از شعرا نوشته شده‌اند. کار شما آن شعرا حذف شده‌اند و به صورت دیگری آمده‌اند. آیا شعرا روی این حاشیه‌نویسی‌ها تأثیر داشته‌اند؟ درواقع وقتی به یک نگارگری قدیم نگاه می‌کنیم، می‌بینیم یک بخش تصویر و یک بخش نوشته از خط بزرگان خوشنویسی است. در کار نگارگران معاصر هم هنوز بعضا هست. ممکن است در گوشه‌ای از کارشان بیتی از حافظ و… را هم بیاورند. ولی شما تقریباً کادرسازی کارتان به گونه‌ای است که مجالی بر آن کار نیست. در بخشی از آن تکنیک‌های نگارگری (قطعه‌کاری) قطعات خوشنویسی، نگارگری، تذهیب و… را کنار هم استفاده می‌کنند. در دوره تیموری امیرعلی شیرنوایی دستور داد از همه قطعات و آثار پاره‌شده یک مرقع بسازند. در این بخش یک‌سری کار دارم. اما درباره شعر شاعران عرض کنم باید شعر تناسب با تصویر داشته باشد. حافظ که رند مقدس است، کارش هزار زاویه دارد. معنی‌های متفاوتی در یک غزل دارد. خیلی با احتیاط باید به آن نزدیک شد. من هرگز شعر حافظ را نتوانستم کار کنم. اما مثنوی را توانستم. شاهنامه را می‌توانم. موضوعات اجتماعی را می‌توانم. اما حافظ را نه. با اینکه استاد فرشچیان می‌گفت یک غزل از حافظ انتخاب و کار کن. اما نتوانستم. حافظ را هم در طول تاریخ کمتر تصویر کرده‌اند، چراکه حرفش پنهان است.

ک درباره بیهود وضعیت امروز نگارگری، چه توصیه‌ای دارید؟ اگر همه کسانی که مینیاتور کار می‌کنند به صورت جدی طراحی می‌کردند، اوضاع این‌طور نبود. کسانی که انتقاد می‌کنند و می‌گویند خسته شده‌ایم، درست می‌گویند. مدتی مینیاتور را با آثار شادروان تجویدی می‌شناسند. در همه خانه‌ها آتاراش بود؛ از بس که حال حافظ کار کرده بود. الان هم کار استاد فرشچیان همه‌جاست و همه هم دوست دارند. ولی تنوع سبک‌ها مختلف کم است و این ناشی از طراحی‌نگردن‌هاست.